

## یادبود ژاله اصفهانی در کانون ایران

زندگی صحنه‌ی یکتای هنرمندی ماست  
هرکسی نغمه‌ی خود خواند و از صحنه رود  
صحنه پیوسته به جاست  
خرم آن نغمه که مردم بسپارند به یاد!

چه می‌شود گفت درباره ژاله اصفهانی

ژاله زنی بود با جانی شاعر که در هر برگ پاییزی، هر غنچه بهاری، هر رگبار، هر چهچه پرنده و حتا در حرکت قطار یک شعر می‌دید .

اما مردمی و مسئول هم بود چون در رنج و ناکامی انسان، در هجرت و تبعید که خودش سال‌ها دچار آن بود هم شعر می‌دید. همه و همه این عواطف و تالعات انسانی از زبان ژاله به جامه شعر در می‌آمدند. شعری که دلنشین بود و برا، زیرا از دل برآمده بود.

ژاله مهربان بود و نسبت به شاعران جوان تر لطف و محبت خاص داشت. به من همیشه محبت داشت و می‌گفت تو مثل دختر من هستی. من در تو جوانی خودم را می‌بینم. چون تو هم مثل من از تبعید رنج برده‌ای، تمام عمر کار کرده‌ای و در کنارش شعرت را هم ادامه داده‌ای. تو هم نسبت به اجتماع و مردم در شعرت تعهدی احساس می‌کنی . می‌دانم به چندی دیگر از شاعران هم نسل من هم بسیار محبت کرد .

خیلی خوشحال می‌شد که به دیدارش بروی، وقتی به خانه‌اش که سرشار از صفا و زیبایی و سادگی بود میرفتی مثل پروانه به دورت می‌چرخید و برایت شراب و شیرینی می‌آورد و تو را با گشاده دستی به آخرین سروده هایش میهمان می‌کرد .

هر بار که دیداری داشتیم با اشتیاقی کودکانه و مهربانانه سراغ شعرهای جدیدم را می‌گرفت.

اولین چیزی که از ژاله به یادم مانده است اشتیاق مسری او به زندگی و زنده بودن است.

با چه شادمانی صمیمانه‌ای از پنجره اتاق نشیمن طبقه‌ی اول خانه‌اش به حیاط نگاه می‌کرد و می‌گفت:

"این درخت ها را ببین شکوفه داده‌اند. این هوای بهاری انگار با آدم حرف میزند"

همانطور که در شعرش گفت: "شاد بودن هنر است شاد کردن هنری بالاتر"

ژاله در اعماق وجودش انسانی شاد بود و مثبت. خصلتی که در فرهنگ و ادبیات عجین با اندوه ما کمتر یافت می‌شود و تمام عمر هم به درس و تحصیل و تدریس و کار ادامه داده بود. همیشه به من می‌گفت:

"من هم مثل تو بودم. همیشه کار می‌کردم و در شرایط بسیار سخت در روسیه با دو بچه‌ی کوچک تحصیلات دانشگاهی خود را تکمیل کردم"

آنچه از ژاله همیشه به یادم خواهد ماند فقط شاعر بودن او نیست بلکه محبت، انسانیت و انرژی مثبتی است که از وجودش ساطع می‌شد. افسوس که او را از کف دادیم.

هنرمند به جایی می‌رسد که هنرش دارای شخصیت و هویتی جدا از وجود هنرمند می‌شود و پس از مرگ جسمانی او، آثارش همچنان به زندگی ادامه می‌دهد. ژاله بخش عمده‌ی عمرش را به مهاجرت و کوچ و مبارزه‌ی آرزومندان برای آزادی و دموکراسی و خوشبختی نه تنها برای هموطنانش بلکه برای همه انسان‌ها کرد.

سه روز پیش از پرواز واپسینش که او را در بیمارستان دیدم چشم‌هایش همچنان پر از نور خرد و محبت بود و شوخ طبعی خاص خودش را هنوز هم از دست نداده بود.

گفت شعر جدید چه داری؟ برایم بخوان. اما از ترس این که توان از کف بدهم و خودم را به سیل اشک بسپارم گفتم: ژاله جان حافظه من که مثل تو فوق العاده نیست. الان یادم نمی‌آید.

ژاله رفت اما در خاطره دوستدارانش همچنان زنده و جاوید خواهد ماند. جایش اما برای ما که به دیدارش خو گرفته بودیم همیشه خالی خواهد بود.

با این امید که آرزوهای ژاله برای انسان و انسانیت یک روز تحقق پذیرد.

شیرین رضویان

لندن

۲۹ نوامبر ۲۰۱۳